

کوردستان

حزبی دیموکراتی کوردستانی ئێران بلاوی دهکاتهوه

www.kurdistanmedia.com

شماره ۹۰۵ | چهارشنبه، ۳۰ مهر ۱۴۰۴ _ ۲۲ اکتبر ۲۰۲۵

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و فدرال



مفهوم حاکمیت در ایران به ابزاری برای توجیه اشغال داخلی و نفی حق تعیین سرنوشت ملتها تبدیل شده است؛ در حالیکه طبق مبانی حقوق بین‌الملل مدرن، مشروعیت دولت از رضایت و مشارکت همه‌ی گروه‌های ملی و فرهنگی درون آن ناشی میشود، نه از میراث سرزمینی یا قدرت نظامی. تجربه تاریخی ملت کورد در این میان نمونه‌ی روشنی از تضاد میان نظام وستفالیایی دولت-ملت و واقعیت چندملیتی و چندفرهنگی خاورمیانه است. (۳)



به باور من، دلیل اصلی عدم اتحاد فراگیر اپوزیسیون نبود یک درک مشترک از حقوق بشر است. همانطور که مستحضر هستید در طول قرن بیستم و تا به امروز، نگرشهای گوناگون به مفهوم حقوق بشر نظام‌های سیاسی متفاوتی را ببار آورده است. برای ما نگاه صرفا لیبرالی یا سوسیالیستی یا فرهنگی به حقوق بشر هیچکدام متناسب با ایران پسا جمهوری اسلامی نیستند. آینده‌ای مشترک در گرو نگرشی کثرتگرا به حقوق بشر است که برابری را در عین احترام به تنوع تامین کند. (۲)

تلاش‌ها برای ترسیم خاورمیانه‌ی نوین

بر روی خرابه‌های امپراطوری ساقط‌شده‌ی محور شرارت جمهوری اسلامی



برداشتن ستم تاریخی از مردم فلسطین و مردم کورد کلید تحقق صلح در خاورمیانه است

دو دولتی اسرائیل-فلسطین است که توسط شورای امنیت سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. جمهوری اسلامی ایران در ۴۷ سال گذشته، بخش بزرگی از ثروت مردم ایران را صرف تسلیح و تجهیز حزب‌الله، حماس و دیگر گروه‌های به اصطلاح ”جبهه مقاومت“ کرده است تا خطرات را از خود دور کند. اما آنچه اکنون مشاهده می‌شود، شکست و تضعیف این گروه‌ها و مززوی شدن جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی و دیپلماتیک است. توافق صلح غزه می‌تواند به عنوان یک تحول امیدوارکننده برای پایان دادن همیشگی به جنگ میان اسرائیل و حماس تلقی شود و همچنین نشانه‌ای از آغاز کوتاه شدن دست ایران از سیاست‌های آشوب‌طلبانه در منطقه است که همواره به عنوان مانعی بزرگ برای تحقق صلح و امنیت در خاورمیانه ظاهر شده است. بی‌شک، برداشتن ستم تاریخی از مردم فلسطین و مردم کورد، کلید تحقق صلح در خاورمیانه است و صلح و ثبات در این منطقه بدون دستیابی مردم کورد به حقوق مشروع خود محقق نخواهد شد. لازم است جامعه بین‌المللی همزمان برای رفع ستم تاریخی از مردم کورد گام‌های جدی بردارد و از جنبش ملی-دموکراتیک این ملت پشتیبانی کند.

سرانجام پس از گذشت بیش از دو سال از آغاز جنگ غزه و اسرائیل و گسترش آن به تعدادی از کشورهای منطقه، روز دوشنبه ۲۱ مهر (۱۳ اکتبر) توافقنامه‌ای گسترده برای پایان دادن به جنگ و برقراری صلح توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا؛ عبدالفتاح السیسی، رئیس‌جمهور مصر؛ رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه و تمیم بن حمد آل ثانی، امیر قطر امضا شد. حمله ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس به اسرائیل که با هماهنگی و پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت و منجر به کشته شدن صدها شهروند اسرائیلی و به گروگان گرفتن ۲۵۰ نفر دیگر شد، دست حکومت اسرائیل را برای حمله‌ای گسترده به غزه و کشتار ده‌ها هزار نفر از مردم این منطقه باز کرد. پس از گذشت بیش از دو سال از این جنگ، به اصطلاح ”طوفان الاقصی“ نه تنها باعث نزدیک شدن مردم فلسطین به دستیابی به حقوق خود نشد، بلکه خسارات و آسیب‌های جبران‌ناپذیری به بار آورد که آثار آن تا ده‌ها سال دیگر نیز محو نخواهد شد. پشتیبانی رژیم ایران از گروه‌های موسوم به مقاومت برای ایجاد هرج و مرج در رابطه با مسئله عرب-اسرائیل و سوءاستفاده از این وضعیت برای دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه و منحرف کردن توجه بین‌المللی از نقض حقوق بشر و قوانین بین‌المللی توسط جمهوری اسلامی، یکی از دلایل اصلی ناکامی پروژه

♦ سرمقاله

شکست در اوج توهم

علی بداغی

گردهمایی صلح غزه در شرم‌الشیخ مصر میخ دیگری بود بر تابوت سیاست خارجی جمهوری‌اسلامی؛ نه از منظر ناظران سیاسی و اپوزیسیون جمهوری‌اسلامی، بلکه حتی به اعتراف روزنامه‌های ایران که هر کدام به یکی از نهادهای حکومتی و امنیتی رژیم وابسته هستند. روزنامه‌ی ستاره صبح نوشته است که جمهوری اسلامی از همان ابتدا نباید وارد کشمکش فلسطین و اسرائیل می‌شد، این یک مسأله‌ی ”عربی - عبری - غربی“ است و می‌بایست آن را به خودشان واگذار می‌کردیم!! حتی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی با مانشت آیا این طوفان برنده‌ای داشت؟ به این امر اعتراف کرد که جنگ غزه و پیامدهایش اشتباه بزرگی بود و به‌جای تقویت باصطلاح ”جبهه‌ی مقاومت“ موجب از دست رفتن عمق استراتژیک جمهوری اسلامی در سوریه و لبنان شد!! هیچکدام از صداها و دیدگاه‌های صریحی که در رسانه‌ها و سوسیال مدیای ایران منتشر می‌شوند، انکار نمی‌کنند که افق جدیدی در برابر خاورمیانه قرارداد!

یکی از برجسته‌ترین پیامدهای اجلاس مصر کناره‌نهادن جمهوری اسلامی ایران از نشست‌ی بود که در مورد سرنوشت خاورمیانه‌ی جدید و آرایش نیرو در این منطقه تصمیم‌گیری می‌شد. حذف ایران به مفهوم درهم‌پختن هژمونی و عمق استراتژیک جمهوری اسلامی و به حاشیه رانده شدن آن در رقابت‌های ژئوپولیتیک جدید در خاورمیانه است. اگر دو سال پیش ایران با تشویق حماس به حمله‌ی ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ قصد داشت این روند را متوقف ساخته و خاورمیانه را کاملاً تحت هژمونی سیاسی و ایدئولوژیک خود قرارداد، اکنون دیگر امپراطوری ایدئولوژیک و نظامی‌اش فروپاشیده است. سوریه به آغوش آمریکا و غرب افتاده، حزب‌الله و حماس به نفس نفس زدن افتاده‌اند و حوثی‌های یمن در اوج ضعف قرارداند و گروه‌های نیابتی رژیم در کشورهای دیگر هم کلاه خود را سخت گرفته‌اند تا آنرا باد نبرد!!

بدین ترتیب بود که رهبران سیاسی جهان عرب، آمریکا، اروپا و دیگر قدرتهای منطقه‌ای در شرم‌الشیخ و بر ویرانه‌های امپراطوری فروریخته‌ی ایدئولوژیک و نظامی جمهوری اسلامی گردهم آمدند تا سرنوشت و آینده‌ی دیگری برای خاورمیانه رقم بزنند.

خامنه‌ای که می‌گفت نه جنگ رخ خواهد داد و نه مذاکراتی صورت خواهد گرفت و آینده‌ی منطقه‌ی خاورمیانه به دست جبهه‌ی مقاومت تعیین خواهد شد، اکنون می‌بیند که پس از رویدادهای دو سال گذشته و بویژه بعد از جنگ دوازده روزه و نیز پس از اجلاس صلح غزه در مصر، تمامی معادلات مشروعیت و مصالح‌اش علیه رژیم تغییر کرده‌اند. در شرایط جدید فعلی بعید به نظر می‌رسد که حماس دیگر گوش به فرمان ایران باشد و حتی دیگر نیروهای....

ادامه در صفحه‌ی ۲

انکار حق تعیین سرنوشت	مانیفست	کوردستان بزرگ:	چرا باید	وقتی صلح
یعنی اشغالگری	«آکسفورد»	هویت، مقاومت و اتحاد نسله‌ها	آزادانه زیست؟	بوی مرگ می‌دهد!
آزاد مستوفی	شاهرخ حسن‌زاده	اورار تو دلشین	جمال فتحی	رضا دانشجو
۳	۴	۵	۶	۶

دلیل اصلی عدم اتحاد فراگیر اپوزیسیون نبود یک درک مشترک از حقوق بشر است

(متن سخنان دکتر آسو حسن‌زاده، نماینده‌ی حزب دموکرات کوردستان ایران در نشست جریانهای سیاسی ایران در اسلو – ۱۸ اکتبر ۲۰۲۵)



میان بخشهای مختلف یک ملت مثلاً ملت کورد در فراسوی مرزها می‌نگرند. آیا می‌دانند که این هم از طرف نهادهای سازمان ملل و نهادهای اروپایی در ارتباط با ماده‌ی ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و اعلامیه‌ی حقوق اقلیتها و دیگر منابع حقوقی بین‌المللی مربوطه به‌عنوان یک حق بشر به‌رسمیت شناخته شده است؟

در پایان مایلم سخنم را با گفته‌ای از حقوقدان انسان‌دوست فرانسوی و پدر قانون مدنی فرانسه، «پورتالیس»، خاتمه دهم. پورتالیس می‌گفت: «هر گونه ساده‌سازی، منشاء بی‌عدالتی است.» اگر در تاریخ معاصر ایران این همه بی‌عدالتی دیده‌ایم، از آن روست که خواسته‌اند در عرصه سیاسی و حکومتی واقعیت‌های تاریخی و بافت فرهنگی را در جغرافیایی که امروز موسوم به ایران است، تحت لوای وحدت ولی در واقع برای تمرکز قدرت و فرار از دموکراسی کتمان سازند. اگر انکار تنوع همواره به استبداد انجامیده، بگذارید برای یک بار هم که بوده احترام به تنوع را تجربه کنیم که حتماً به دموکراسی ختم خواهد شد. سپاسگزارم.

خودمختاری و فدرالیسم زیر سوال ببرند، بلکه حتی می‌توانند خواهان جدایی هم شوند؟ اصطلاح تجزیه‌طلبی یک اختراع ایرانی است که مترادف دقیق آن در هیچ زبان دیگری یافت نمی‌شود. اگر منظور استقلال‌طلبی است، در کشورهای دموکراتیک هم‌زمان ممکن است هم استقلال طلب بود و هم در روندهای سیاسی و قانونی دولت موجود مشارکت کرد.

نکته‌ای دیگر این است که تصمیم درباره‌ی منزلت حقوقی ملیت‌ها در آینده‌ی ایران را به مجلس موسسانی که معلوم نیست چه ترکیبی خواهد داشت واگذار می‌کنند یا ادعا می‌کنند که ساکنین کل کشور باید در مورد این منزلت رای بدهند. این درحالیست که کنوانسیون‌های مربوط به جوامع دارای هویت از حق مشارکت و مشورت ویژه‌ی آنها سخن می‌گویند و در همه‌پرسی‌های سازمان ملل و همه‌پرسی‌های استقلال در چارچوب دولتهایی همچون کانادا و انگلستان بدون استئنا اساس رای منطقه یا ملت خواهان منزلت متمایز یا استقلال بوده نه کل کشور.

حتی با بدبینی و سوء ظن به ارتباط و همبستگی

مجمع عمومی سازمان ملل رعایت تمامیت ارضی را فقط به دولتهایی روا می‌دارد که حاکمیتی برآمده از تمامی بخشهای جامعه را داشته باشند؟ آیا می‌دانند که نزدیک به یک قرن پیش دیوان دائمی عدل بین‌المللی در قضیه‌ای مربوط به مدارس اقلیت‌ها در آلبانی تصریح کرد که حتی حقوق فرهنگی اقلیت‌ها فقط از طریق نهادهای خودگردان آنها محقق می‌شود؟ از محتوای کنوانسیون‌های مربوط به حقوق اقلیت‌های ملی و خلهای بومی، از رای دیوان عالی کانادا در ارتباط با جدایی کبک و رای دادگاه لاهه در خصوص کوزوو و از اطلس وسیع نظام‌های چندملیتی جهان باخبر هستند؟

آنها به بهانه‌ی پرهیز از کشیدن دیوار انتی‌کی حتی آزادی بیان و فعالیت احزاب را از ما دریغ می‌کنند. آیا می‌دانند که دیوان اروپایی حقوق بشر و کمیته‌ی حقوق بشر در قضایایی مربوط به لهستان، یوسنی هرزه‌گوین، ترکیه و اسپانیا گفته‌اند که به شرط پرهیز از خشونت و نفرت پراکنی، وجود احزاب ملی یا به قول آنها انتی‌کی یک ضرورت دموکراتیک برای مشارکت سیاسی است و این احزاب می‌توانند نه‌تنها ساختار نظام را از طریق تلاش برای احقاق

شد، باید گفت که برابری شهروندی مطالبات مشروع ملیت‌های تحت ستم را تأمین نمی‌کند بلکه می‌بایست هویت جمعی آنها را به‌منظور تقسیم قدرت در بستر عمومی به‌رسمیت شناخت، هویتی که هولناک‌ترین نوع نقض حقوق بشر یعنی نسل کشی بدلیل انکار آن رخ می‌دهد. در عین حال هر آنچه که ما می‌خواهیم، در چارچوب حقوق بشر هم قابل توجیه است. بگذارید به چند مورد اشاره کنم. بزرگ‌ترین معضل اپوزیسیون ایرانی، یعنی عدم قبول دیگری، بیشتر از هر زمینه‌ی دیگری در ارتباط با ملت‌های ساکن ایران نمایان می‌شود. مثلاً به جای ما، ما را تعریف می‌کنند؛ از ما نامی نمی‌برند و اگر هم نام ببرند ما را قوم و قبیله تلقی کرده و اغلب در آخر لیست و پس از قشرهای اجتماعی بسیار کوچکتر یا جنبشهای حاشیه‌ای که در سالهای اخیر شکل گرفته‌اند، ذکر می‌کنند. آیا آنها

می‌دانند که ملیت‌ها مهم‌ترین نیروی ساختاری در تاریخ و جامعه‌ی ایران هستند؟ آیا می‌دانند تمامی کنوانسیون‌های حقوق بشر تعلق انتی‌کی را در صدر دلایل تبعیض ممنوعه ذکر می‌کنند؟ آیا می‌دانند که کمیته‌ی حقوق بشر اعلام کرده که وجود مردمانی با هویت جداگانه یک واقعیت عینی است که نه بر اساس تصمیم دولت که بر اساس خودشناسایی اعضای آن گروه تعیین می‌شود؟ آنها‌یی که هویت ملیت‌ها در ایران را انکار می‌کنند آیا متوجه هستند که صحبت از مردمانیست که بر اساس همین حق خودتعریفی و معیارهای عینی خود را خلق و دارای حق تعیین سرنوشت که در اولین ماده‌ی مشترک میثاق بین‌المللی حقوق بشر آمده به‌حساب می‌آورند؟ به زعم کمیته‌ی حقوق بشر حق تعیین سرنوشت لااقل در بعد داخلی آن شامل ملت‌هایی نیز می‌باشد که در چارچوب دولتهای موجود زندگی می‌کنند. آنها‌یی که تحت لوای حفظ یکپارچگی کشور با هر شکلی از عدم تمرکز مخصوصاً درخورتین نوع آن یعنی فدرالیسم بر اساس هویتی مخالفت می‌کنند و همیشه شمشیر داموکلسی به نام تمامیت ارضی بر سر ما به همراه دارند، آیا می‌دانند که قطعنامه‌ی ۲۶۲۵ی

با سلام و تشکر از سازمان حقوق بشر ایران که نشست امسال را به تعیین‌کننده‌ترین عامل فرایند گذار یعنی دیدگاه جریان‌ات سیاسی اختصاص داده است. من اینجا نمایندگی حزب دموکرات کوردستان ایران را بهعهده دارم. هشتاد سال پس از آغاز مبارزه‌ی مدرن کوردها در ایران و سه سال پس از جنبش بی‌نظیر ژینا که از کوردستان شروع شد، شعار کوردی داشت و باعث شد ایرانیان در سراسر جهان احساس غرور کنند، ما کوردها هنوز در حال توضیح این امر هستیم که خواسته‌های سیاسی ملت ما بر اساس موازین حقوق بشر نیز قابل توجیه هستند. همانگونه که قبلاً نزد آقای امیری مقدم در ارتباط با خروجی کنفرانس عرض کردم، برخلاف موضوعاتی همچون مجازات اعدام، بیشتر معیارهای حقوق بشر تنها در صورتی مورد اجماع همه‌ی ما واقع خواهد شد که بطور کلی بیان گردند. ولی تجربه نشان می‌دهد که کلی‌گویی ما را به جایی نمی‌برد.

به باور من، دلیل اصلی عدم اتحاد فراگیر اپوزیسیون نبود یک درک مشترک از حقوق بشر است. همانطور که مستحضر هستید در طول قرن بیستم و تا به امروز، نگرشهای گوناگون به مفهوم حقوق بشر نظام‌های سیاسی متفاوتی را بیار آورده است. برای ما نگاه صرفاً لیبرالی یا سوسیالیستی یا فرهنگی به حقوق بشر هیچکدام متناسب با ایران پسا جمهوری اسلامی نیستند. آینده‌ای مشترک در گرو نگرشی کثرت‌گرا به حقوق بشر است که برابری را در عین احترام به تنوع تأمین کند. برای اینکه در چارچوب عنوان پنل صحبت کرده باشم، از نگاه ما مهم‌ترین عامل برای نهادسازی دموکراسی و جلوگیری از بازتولید استبداد عدالت سیاسی و پذیرش کثرت است. به‌همین خاطر اینجا من صحبت‌هایم را با محوریت رابطه‌ی میان مطالبات جمعی و سیاسی ملیت‌ها در ایران و حقوق بشر ایراد می‌کنم.

برخلاف ادعای مبنی بر اینکه این مطالبات در تضاد با حقوق بشر و برابری شهروندی هستند یا اینکه اصلاً مطرح کردنشان لازم نیست و از طریق حقوق فردی بشر و حقوق شهروندی برآورده خواهند

ادامه‌ی سرمقاله

شکست در اوج توهم



میان اقشار و طبقات گوناگون جامعه گسترده‌تر شده‌اند، اما پر واضح است که جمهوری اسلامی هنگامی سقوط خواهد کرد که آلترناتیو این رژیم بر مبنای اعتماد عمومی و بر ارض واقع بنا نهاده شده باشد. بدین منظور نیز اتحاد عملی اپوزیسیون چه در مرحله‌ی سرنگونی رژیم و چه در مرحله‌ی گذار، امری است ضروری. این اتحاد و هم‌پیمانی هم باید بر مبنای قبول و تضمین دموکراسی، تقسیم قدرت، تأمین حقوق ملیت‌ها و تشکلهای کشور و عدالت سیاسی و اجتماعی بنیان گذاشته شود.

توده‌ای همواره رو به تزاید است. جمهوری اسلامی که همواره با بحران آفرینی در منطقه و ترساندن جامعه از دشمن خارجی قصد داشت بر بحران‌های انباشته شده‌ی داخل کشور سروش بگذارد، اکنون دیگر در مقابل هشباری سیاسی مردم کاملاً درمانده شده است. مردمی که خود جمهوری اسلامی را اصلی‌ترین دشمن خویش می‌دانند و نیز واقفانند که طومار عمر این رژیم تنها باید در نتیجه‌ی اتحاد و همبستگی آنها درهم پیچیده شود و فراتر از اینها به این نتیجه رسیده‌اند که این رژیم نه از طریق اعتراضات خیابانی به تنهایی، بلکه با مبارزه‌ی سازماندهی شده‌ی عملی کلیدی تشکلهای کشور سرنگون خواهد شد.

اخگر زیر خاکستر جنبش ژینا (ژن، ژیان، نازادی) دوباره در بطن جامعه شعله‌ور شده است. جنبش دانشجویان هدفمندتر ظاهر می‌شود. کارگران، معلمان و بازنشستگان سریعتر و فعال‌تر از گذشته خود را سازماندهی می‌کنند و تلاش‌ها جهت نزدیکی و اتحاد عمل میان فعالان سیاسی و اپوزیسیون نیز افزایش یافته است.

در این شرایط درست است که بلوغ سیاسی و گفت‌وگامی گذار از رژیم به اوج خود رسیده است؛ درست است که درک و فهم مردم از مقوله‌های دموکراسی، سکولاریزم و حقوق ملی و آزادی‌های اساسی تشکلهای کشور ارتقاء یافته است؛ درست است که شبکه‌های سازماندهی و همبستگی در

دوباره گرفته و فرصت مجددی به دست آورد همین سیاست را ادامه می‌دهد و هیچ تغییری در جهان‌بینی آن ایجاد نشده است. اما در فاز انزوای بیشتر فعلی ایران در جامعه‌ی جهانی، آنچه که برای رژیم باقی مانده وابستگی فزونتر به روسیه و چین است که خودشان هم می‌دانند این دو کشور نه تنها هم‌پیمان و شریک سیاسی ایران نیستند، بلکه ایران را همچون یک کارت بازی در معادلات خود با آمریکا و اروپا به‌کار می‌گیرند. از این منظر کشنده بودن تحریم‌ها، تداوم فسادهای سیستماتیک و فروپاشی روزافزون ارزش ریال و اقتصاد کشور و تعمیق بیشتر اختلافات در درون حاکمیت سیاسی نیز نشانه‌های سرنگونی این رژیم را بیشتر نمایان ساخته است.

اما در جبهه‌ی مردم، تلاش و مبارزه‌ی توده‌ای خلق‌های ایران پس از شکست و فروپاشی سیاست‌های جمهوری اسلامی در منطقه و جهان به مرحله‌ی مهمی از پیشرفت گام نهاده است. اکنون دیگر بیش از هر زمانی رعب و هیمنه‌ی جمهوری اسلامی فرو ریخته و مردم مشاهده می‌کنند سپاهی که خود را منجی و نگهدارنده‌ی سوریه و پایتخت چهار کشور دیگر عربی می‌دانست، اکنون در مقابل اراده و حق‌طلبی زنان در داخل کشور به زانو درآمده است. این امر نیز غیر قابل انکار است که آگاهی سیاسی و پتانسیل مبارزاتی مردم افزایش یافته و تلاش‌ها برای سازماندهی جامعه و گسترش نارضایتی‌های

نیابتی ایران نیز نظیر گذشته از دیدگاه و ابتکارعمل لازم برخوردار نیستند، حزبالله لبنان تحت سنگین‌ترین فشارهای سیاسی و اقتصادی قرارداد و مشروعیتش در داخل این کشور به یکباره زیر سؤال قرار گرفته است، کشورهای عربی به تلاش‌هایشان جهت عادی‌سازی روابطشان با اسرائیل ادامه می‌دهند، شکست نظامی و امنیتی تهران در اسرائیل نیز وقار و هیمنه‌ی ایران را درهم شکست و تهران نه‌تنها دیگر نمی‌تواند به عنوان رهبر "جبهه‌ی مقاومت" از خود تعریف و تمجید کند، بلکه در واقع چیزی به نام جبهه‌ی مقاومت! باقی نمانده است. این امر نیز به منزله‌ی شکست بزرگی برای رژیم آن هم با هزینه‌ای گزاف است. جمهوری‌اسلامی در مدت نزدیک به پنج دهه‌ی گذشته ده‌ها تریلیون دلار از سرمایه و درآمد و منابع طبیعی ایران را در راستای سیاست و استراتژی‌ای به هدر داد در آن جمهوری اسلامی "نیروی اول و بی رقیب" و "دارای عمق استراتژیک" در منطقه‌ی خاورمیانه باشد، اما با فرو ریختن بااصطلاح "جبهه‌ی مقاومت" تمامی اینها به هدر رفت.

علاوه بر شکست نظامی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی چه در خارج از مرزهایش و چه در داخل کشور بویژه پس از فعال شدن مکانیزم ماشه و بازگشت تحریم‌های بین‌المللی، ایران اگر هم بخواهد قادر به احیای امپراطوری منطقه‌ای پیشین خود نیست. تردیدی در این نیست که اگر رژیم نفسی

انکار حق تعیین سرنوشت یعنی اشغالگری



آزاد مستوفی

ملت کورد که جمعیت آنها در ایران حداقل ۱۲ تا ۱۵ میلیون نفر تخمین زده میشود، حضوری هزاران ساله در سرزمینشان دارند که به امپراتوری مادها (قرن هفتم پیش از میلاد) برمیگردد. جایی که کوردها اغلب به عنوان نوادگان مادها و سومرِها شناخته میشوند. از نظر تاریخی، کوردستان توسط معاهدات امپراتوری، به ویژه معاهده زهاب (۱۶۳۹) که اولین تجزیه‌ی کوردستان به دو کوردستان صفوی و کوردستان عثمانی در آن معاهده صورت گرفت بدون اینکه خواست مردم کوردستان در نظر گرفته شود و یا رجوعی به نظر و آراء آنان شود.

دومین معاهدی تجزیه‌ی کوردستان، معاهدی لوزان (۱۹۲۲) بود که آرمانهای کوردها برای تشکیل دولت مستقل پس از سقوط امپراتوری عثمانی را نادیده میگرفت، چون در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ معاهده سور، مواد ۶۴،۶۳،۶۲ بر حاکمیت کوردها بعنوان "هویتی مستقل صحه گذارده بود. بعد از پیمان لوزان، خاک کوردستان به مناطق اشغالی سلطه‌ی جبری کشورهای ایران، عراق، سوریه و ترکیه تقسیم شد(کوردیسم، بهزاد خوشحالی، ص ۱۲). در ایران صفوی و قاجاریه، کوردها از خودمختاری نسبی برخوردار بودند اما این وضعیت با تمرکزگرایی در زمان پهلوی (۱۹۲۵-۱۹۷۹)، که سیاست فاشیستی را تحمیل کرد، تغییر کرد.

انقلاب ۱۹۷۹ ایران این پویایی را تشدید کرد. احزاب کورد که در ابتدا از انقلاب علیه شاه حمایت کرده بودند و مناطق و شهرهایی از کوردستان را اداره میکردند، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸خیمین فتوای جهاد علیه ملت کورد را صادر کرد و ارتش و نیروهای میلیشیای تندرو حمله گسترده‌ای را علیه نیروهای پیشمرگ آغاز کردند و در شهرهای کوردستان اعدامهای بدون محاکمه و حتی قتل و عامهای مردم بیگناه در قارنی و قلاتان را سبب شدند و این سومین اشغال کوردستان توسط نیروهای ضد مردمی رژیم آیت الله‌ها بود.

"مشروعیت دولت برپایه‌ی رضایت مردم است نه کنترل سرزمینی"

ریشه نظری دولت‌های مدرن به صلح وستفالی (۱۶۴۸) بازمی‌گردد. قراردادی که پس از جنگهای مذهبی اروپا، اصل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی را بنیان نهاد. این نظام جدید، دولت را تنها واحد مشروع قدرت سیاسی در قلمرو مشخص تعریف کرد و مفهوم ملت–دولت را به تدریج شکل داد اما همین الگو، که بر انحصار قدرت در دست دولت مرکزی تأکید داشت، به‌ویژه در مناطق کثیرالملله مانند خاورمیانه، به ایجاد ساختارهای سیاسی ناقص و تبعیض‌آمیز انجامید. در ایران نیز، مفهوم دولت–ملت به‌جای آنکه بر پایه تنوع فرهنگی و زبانی بنا شود، با مفهوم "ملت واحد فارسی‌زبان و شیعه‌مذهب" یکی گرفته شد. این تلقی، نه تنها با روح قرارداد وستفالی که هدفش پایان دادن به سلطه مذهبی و ایجاد نظم مبتنی بر رضایت متقابل دولتها بود ناسازگار است بلکه نشان دهنده‌ی شکل‌گیری دولت–ملت ناقص یا معیوب است؛ دولتی که نه از رضایت عمومی بلکه از انحصار هویتی و سرکوب ملیت‌های غیرفارس مشروعیت میگیرد.

مفهوم حاکمیت در ایران به ابزاری برای توجیه

اشغال داخلی و نفی حق تعیین سرنوشت ملتها تبدیل شده است؛ در حالیکه طبق مبانی حقوق بین‌الملل مدرن، مشروعیت دولت از رضایت و مشارکت همه‌ی گروه‌های ملی و فرهنگی درون آن ناشی میشود، نه از میراث سرزمینی یا قدرت نظامی. تجربه تاریخی ملت کورد در این میان نمونه‌ی روشنی از تضاد میان نظام وستفالیایی دولت–ملت و واقعیت چندملیتی و چندفرهنگی خاورمیانه است.

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در آغاز قرن بیستم، قدرت‌های استعماری اروپایی کوشیدند الگوی وستفالیایی دولت–ملت را به خاورمیانه منتقل کنند؛ الگویی که بر اساس آن، هر دولت باید مرزهای مشخص و جمعیت «ملی» خود را داشته باشد. اما در منطقه‌ای که اقوام، زبان‌ها و مذاهب گوناگون درهم‌تنیده‌اند، این الگو نه‌تنها به شکل طبیعی شکل نگرفت، بلکه از طریق توافقات سیاسی استعماری مانند سایکس–پیکو (۱۹۱۶) و پیمان لوزان (۱۹۲۳) تحمیل شد.مرزهای مصنوعی جدید نه بر اساس هویت تاریخی ملتها بلکه بر مبنای منافع قدرت‌های خارجی تعیین شد و سرزمین‌هایی چون کوردستان، که پیشینه‌ی تمدنی و هویتی مستقل داشتند، میان چند دولت تازه تأسیس تقسیم شدند. این تقسیمات، همانگونه که در مواد ۶۲ تا ۶۴ پیمان سور به رسمیت شناخته شده بود اما سپس نادیده گرفته شد، بزرگ‌ترین گسست میان اصول اعلام‌شده‌ی حق تعیین سرنوشت و (-Right to Self-Determination) و اصل رضایت مردم (Consent of the Governed) را رقم زد.

از آن زمان، بسیاری از دولت‌های خاورمیانه از جمله ایران، ترکیه، عراق و سوریه، به جای حرکت به سوی شکل‌دهی ملت‌های مدنی در قالب دولت‌های متمرکز، یک‌دست‌ساز و ایدئولوژیک باقی ماندند. این نوع «دولت–ملت ناقص» بر پایه‌ی انکار تفاوت‌ها و سرکوب تنوع فرهنگی استوار شد؛ به بیان دیگر، هویت

ملی رسمی در این کشورها، به ابزاری برای حذف دیگر هویت‌ها تبدیل گردید. در چنین ساختاری، کوردها نه شهروندان برابر، بلکه اقلیتی تحت سلطه‌ی دولت مرکزی محسوب می‌شوند.

در نتیجه، همان‌طور که نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نیز اشاره کرده‌اند، مشروعیت دولت بدون رضایت ملت‌های درونش ممکن نیست؛ و هر جا که دولت از وظایف خود در قبال شهروندانش سر باز زند، از منظر اخلاق سیاسی و حقوق بین‌الملل، از دولت مشروع به نیروی اشغالگر درون‌مرزی (internal occupation) تبدیل می‌شود. وضعیت کوردستان در ایران دقیقاً در همین چارچوب قابل تحلیل است.

سرزمین اشغالی در حقوق بین‌الملل
همانند مسئولین رژیم پهلوی از دیدگاه آیت الله‌های ایران که انقلاب ۱۹۷۹ را مصادره کردند، کوردها تهدیدی برای حکومت استبدادی هستند چون به دموکراسی باور دارند و این دموکراسیخواهی و نه گفتن به رژیم "جمهوری اسلامی" از جانب ملت کورد باعث شد روح الله خمینی در ۲۸ شهریور ۱۳۵۸ بر علیه ملت کورد، فتوای جهاد صادر کند و برخی از مراجع شیعه مثل آیت الله العظمی کاظم شریعتمداری از آن پشتیبانی کردند.

در قانون اساسی ایران حقوقی برای اقلیت‌های هویتی به ویژه کوردها در نظر گرفته نشده است و فقط در اصل ۱۵ قانون اساسی زبانهای غیرفارسی را به رسمیت میشناسد اما هرگز در مدارس تدریس نشد و قانون اساسی ایران همه چیز را تابع اسلام شیعه اثنی عشر قرار داده است. رژیم ایران ادعا میکند که کوردستان بخشی از ایران است و ملت کورد از همه‌ی حقوق انسانی همانند شهروندان دیگر برخورداراند اما سرکوب سیستماتیک سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، ترور رهبران کورد دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی و برنامه‌ریزی گسترده‌ی دولتی برای دستگیری فعالان مدنی که دستیابی به



ریشه نظری دولت‌های مدرن به صلح وستفالی (۱۶۴۸) بازمی‌گردد. قراردادی که پس از جنگهای مذهبی اروپا، اصل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی را بنیان نهاد. این نظام جدید، دولت را تنها واحد مشروع قدرت سیاسی در قلمرو مشخص تعریف کرد و مفهوم ملت–دولت را به تدریج شکل داد اما همین الگو، که بر انحصار قدرت در دست دولت مرکزی تأکید داشت، به‌ویژه در مناطق کثیرالملله مانند خاورمیانه، به ایجاد ساختارهای سیاسی ناقص و تبعیض‌آمیز انجامید. در ایران نیز، مفهوم دولت–ملت به‌جای آنکه بر پایه تنوع فرهنگی و زبانی بنا شود، با مفهوم "ملت واحد فارسی‌زبان و شیعه‌مذهب" یکی گرفته شد. این تلقی، نه تنها با روح قرارداد وستفالی که هدفش پایان دادن به سلطه مذهبی و ایجاد نظم مبتنی بر رضایت متقابل دولتها بود ناسازگار است بلکه نشان دهنده‌ی شکل‌گیری دولت–ملت ناقص یا معیوب است؛ دولتی که نه از رضایت عمومی بلکه از انحصار هویتی و سرکوب ملیت‌های غیرفارس مشروعیت میگیرد

حقوق هویتی هستند، آشکار میکند که رژیم ایران با اعمال تبعیض‌های چندگانه حقوقی برای مردم این سرزمین قائل نیست. از نظر تاریخی، این سلطه به معنای اشغال است زیرا حق تعیین سرنوشت را که توسط منشور سازمان ملل متحد (ماده ۱) به رسمیت شناخته شده است، انکار میکند.

حق بر تعیین سرنوشت یکی از بنیادین‌ترین و ملل متحد تحت عنوان "بیانیه اصول حقوق بشر" اصل در عین حال یکی از پرچالش‌ترین قلمروهای حقوق بین الملل است چرا به محل منازعه بین تمامیت ارضی دولتها و حق بر تعیین سرنوشت ملتها تبدیل شده است. در این راستا یکی از بنیادین ترین اسناد حقوقی بین المللی که صراحتاً این حق را مورد شناسایی قرار داده قطعنامه شماره ۲۶۲۵ مجمع عمومی ملل متحد تحت عنوان "بیانیه اصول حقوق بین‌الملل درباره روابط دوستانه میان دولتها منطبق با منشور ملل متحد مصوب ۱۹۷۰" است. این قطعنامه در بخش پنجم به صراحت به حق بر تعیین سرنوشت پرداخته است. در این قطعنامه آمده که "هیچ یک از بندهای این قطعنامه مشوق تجزیه یا خدشه‌دار کردن تمامیت سرزمینی نیست که بر اساس اصل تعیین سرنوشت عمل می‌کنند و از این رو نمایندگی کل خلق‌های متعلق به سرزمین خود را بدون تمایز از حیث‌نژاد، عقیده یا رنگ پوست و... به عهده دارند". بر اساس اصول تفسیر حقوقی، این بند ممبن یک مفهوم مخالف است. بر اساس مفهوم مخالف این بند تمامیت سرزمینی تنها زمانی محل احترام و شناسایی حقوقی است که دولت–ملت تشکیل شده حق تعیین سرنوشت تمامی ملت‌های ساکن را رعایت کرده باشد. به دیگرسخن ملت تحت ستمی که هیچ‌گاه هویت ملی آن مورد تصدیق واقع نشده و بلکه به صورت سیستماتیک تحت پاکسازی اتنیکی و نقض فاحش حقوق بشر بوده، مجاز است برای دست یابی به حق تعیین سرنوشت خود تمامیت ارضی دولت مذکور را نادیده بگیرد. چیزی که

بر اساس تمامی ملاحظات تاریخی و وضعیت نقض حقوق بشر در کوردستان مصداق حقوقی و عینی دارد.

وظایف یک دولت در قبال شهروندانش، همانطور که در اعلامیه جهانی حقوق بشر (UDHR) و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) تعریف شده است، شامل حفاظت از زندگی، آزادی بیان و برابری بدون تبعیض است. رژیم ایران به طور سیستماتیک این تعهدات را نسبت به کوردها نقض کرده و مرتکب اعمالی شده است که جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود. گزارش‌های سازمان ملل، مانند گزارش ۲۰۲۴ در مورد اقلیت‌ها در ایران، ثابت میکند که کوردها و بلوچها به طور نامتناسبی تحت تأثیر سرکوب، اعدام‌های فراقضایی و دستگیری‌های خودسرانه قرار دارند و قتل عام‌های تاریخی این استدلال را تقویت میکنند. این تخلفات نشان دهنده‌ی شکست کامل وظایف دولت است و رژیم به جای محافظت، سرکوب میکند و اشغالگری را توجیه می‌کند.

در حقوق بین‌الملل، اشغال طبق ماده ۴۲ مقررات لاهه (۱۹۰۷) به عنوان کنترل مؤثر بر یک سرزمین بدون رضایت تعریف می‌شود. اگرچه کوردستان سرزمینی نیست که اخیراً فتح شده باشد، استدلال‌های حقوقی از اشغال بالفعل مبتنی بر تبعیض ملیتی و انکار حق تعیین سرنوشت حمایت میکنند. قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۱۹۷۰) حق تعیین سرنوشت مردم را تأیید میکند. کوردها، بعنوان مردمی متمایز با زبان، فرهنگ و تاریخ، این معیار را دارند. توطئه‌ی دولتهای اشغالگر کوردستان برای اعمال نشدن معاهدات بین المللی استقلال کوردستان این مبحث را پیش میکشد که تقسیم پس از ۱۹۱۸ کوردستان به معنای استعمار این سرزمین از طرف اشغالگران است. قانون اساسی ایران ماده ۱۹ "تبعیض قومی" را ممنوع میکند اما در عمل، ملت کورد از پست های کلان و موقعیت‌های کلیدی محروم هستند و سرزمین کوردستان به نسبت شهرهای مرکزی همچنان توسعه نیافته است. گزارش‌های سازمان ملل متحد از سال ۲۰۲۵، تشدید نظارت و سرکوب در ایران، بویژه علیه اقلیت‌ها را محکوم میکند. گروه کاری سازمان ملل متحد در مورد ناپدید شدن‌های اجباری، موارد کوردها را به عنوان تخلفات جدی مستند کرده است. از دیدگاه ایران، دولت به حاکمیت ارضی استناد می‌کند اما این امر اشغال داخلی را پنهان میکند، مشابه مواردی مانند "تبت" تحت حاکمیت چین. عدم به رسمیت شناختن بین‌المللی، واقعیتها را بی‌اعتبار نمیکند، سرکوب مسلحانه و انکار حقوق، اشغال محسوب می‌شود. یک دولت مشروع باید امنیت، آموزش، بهداشت و مشارکت سیاسی مردم را تضمین کند (میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۲۵). در ایران، ملت کورد با تبعیض سیستماتیک روبرو است. نرخ بالای بیکاری طبق گزارش‌های سازمان ملل، تا ۵۰٪ در برخی از مناطق کوردستان، تعطیلی کلاسهای داوطلبانه آموزش زبان کوردی، دستگیری و سرکوب معلم های داوطلب آموزش زبان کوردی و..

طبق گزارش عفو بین‌الملل (۲۰۲۴) مقامات ایرانی همچنان به سرکوب حق بیان و تجمعها ادامه میدهند و برای فعالان کورد بدون حضور وکیل و در دادگاهی پشت درهای بسته، حکم اعدام صادر کرده‌اند. این امر ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در مورد حق حیات را نقض می‌کند. سرکوب جمعی کوردها از جانب رژیم ایران نشان دهنده اشغال است. بر اساس شواهد تاریخی (تقسیم امپراتوری و اعدام‌های پس از انقلاب ایران) و قتل عام‌ها، اعدام‌ها و ترورهای حکومتی و انکار حق تعیین سرنوشت ملت کورد؛ کوردستان توسط رژیم ایران اشغال شده است و حاکمیت وظایف خود را نسبت به شهروندان کورد نقض کرده است و جامعه بین‌المللی باید برای جلوگیری از کشتار مردم بی‌دفاع کورد باید برای جلوگیری از این ادامه‌ی اشغالگری، از حق تعیین سرنوشت ملت کورد برای صلح پایدار حمایت کند.

مانیفست "آکسفورد"



شاهرخ حسن‌زاده

پس از پایان جنگ دوم جهانی، دو مکتب اقتصادی و سیاسی اصلی جبهه دموکراتیک، با انتشار اسناد ایدئولوژیک خود، مرزهای روشنی را در برابر توتالیترایسم کمونیستی به رهبری اتحاد جماهیر شوروی تعریف کردند. لیبرال‌ها با تدوین مانیفست آکسفورد (۱۹۴۷)، لیبرالیسم را به‌عنوان یگانه مسیر حفظ آزادی فردی و حاکمیت قانون معرفی کرده و موضع خود را در برابر افراط‌های فاشیسم و کمونیسم تثبیت نمودند. به طور مشابه، سوسیال دموکرات‌ها نیز پنج سال بعد، در سال ۱۹۵۱ با اعلامیه فرانکفورت، رسماً خود را از الگوی اقتدارگرایی شوروی جدا کرده و بر تعهد محوری خود به دموکراسی چندحزبی و حقوق بشر تأکید کردند تا نشان دهند که سوسیالیسم دموکراتیک، بر خلاف کمونیسم، یک پروژه‌ی اصلاح‌طلبانه و دموکراتیک است. این اسناد، چارچوب فکری نهایی و مرز بندی جبهه‌ی دموکراسی غرب در مقابل تهدیدات جنگ سرد را مشخص ساختند. جنبش "بهار پراگ" در سال ۱۹۶۸، در واقع ادامه‌ی تلاش‌های اصلاحات ساختاری سوسیالیسم دموکراتیک-سوسیال دموکراسی- غربی بود، اما این بار توسط رفورمیست‌های داخل حزب کمونیست چکسلواکی دنبال می‌شد. هدف این رهبران، از جمله "آلکساندر دوبچک"، پیاده‌سازی "سوسیالیسم با چهره‌ای انسانی" بود؛ یعنی تلفیق اصول سوسیالیستی با آزادی‌های مدنی، تمرکززدایی اقتصادی و حقوق بشر، بدون انحراف رسمی از بلوک شرق. اما این تلاش برای ایجاد یک مدل سوسیالیسم دموکراتیک در داخل اردوگاه کمونیستی، توسط رهبری

شوروی به مثابه‌ی تهدیدی مستقیم علیه اقتدار مسکو تلقی شد و در نهایت، با مداخله نظامی ارتش سرخ در اوت ۱۹۶۸، این اصلاحات در نطفه خفه و سرکوب شدند و مرزبندی سوسیالیست‌های اروپایی با استبداد شوروی را یک بار دیگر به وضوح نشان داد. در مقابل، نظام لیبرال دموکراسی، هرچند با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی خاص خود-مانند بحران‌های سرمایه‌داری و نابرابری‌های اجتماعی- مواجه بود، توانست مسیر خود را با انعطاف‌پذیری و سازگاری ساختاری ادامه دهد. نهاد "بین‌الملل لیبرال" (Liberal International) با تدوین مانیفست آکسفورد، توانست اصول خود را بر پایه‌ی آزادی‌های فردی، حاکمیت قانون و دولت رفاهی-لیبرالیسم اجتماعی- بنا نهد. این چارچوب، به دلیل ماهیت دموکراتیک، امکان اصلاحات تدریجی و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را فراهم می‌کرد، در حالی که بلوک سوسیالیستی تحت سلطه‌ی شوروی هرگونه تلاش برای اصلاحات مشابه را با قدرت نظامی ارتش سرخ سرکوب می‌نمود. همین تفاوت در سازوکار و انعطاف، به نظام لیبرال دموکراسی اجازه داد تا در نهایت، جنگ سرد را با موفقیت پشت سر بگذارد و ایدئولوژی رقیب خود را شکست دهد. مانیفست آکسفورد، اولین اعلامیه جهانی اصول لیبرالیسم پس از جنگ جهانی دوم بود که در واکنش به ظهور توتالیترایسم-نازیسم و کمونیسم- تدوین شد و مبنای تأسیس سازمان جهانی لیبرال بین المللی گردید. این سازمان که با بیش از ۱۰۰ عضو -احزاب لیبرال در سراسر جهان- فعالیت می‌کند، در سال ۱۹۴۷ میلادی در آکسفورد، یکی از شهرهای مهم انگلستان تأسیس شد که اکنون نیز مقر اصلی آن در این شهر قرار دارد. در سال مذکور، لیبرال‌ها از ۱۸ کشور مختلف جهان در این کنفرانس گرد هم آمدند تا یک جبهه فکری واحد در مقابل تهدیدات جدید تشکیل دهند. پس از شکست فاشیسم و در اوج جنگ سرد، نیاز بود تا لیبرال‌ها اصول خود را در برابر خطر کمونیسم اقتدارگرا و همچنین افراط‌های احتمالی سرمایه‌داری بی‌قید و شرط تعریف کنند. این مانیفست به نوعی بازتعریف و اعتدال‌بخشی به لیبرالیسم در عصر جدید بود. فلسفه تأسیس این نهاد بین‌المللی، دفاع از آزادی‌های فردی، حاکمیت قانون و دموکراسی پارلمانی در سطح جهانی بود. اعلام اصول لیبرال به عنوان تنها جایگزین عملی برای تمام اشکال

توتالیترایسم و ایجاد چارچوبی برای نظم جهانی صلح‌آمیز و مبتنی بر حقوق بشر نیز از اهداف آن شمرده می‌شود. این مانیفست می‌خواست نشان دهد که لیبرالیسم نه تنها یک فلسفه سیاسی، بلکه یک راهکار برای تضمین رفاه و امنیت فردی و اجتماعی است.

- سئون‌های اصلی مانیفست آکسفورد عبارت‌اند از:
 - آزادی‌های فردی و حقوق مدنی:
 - تضمین آزادی‌های اساسی مانند آزادی وجدان، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و آزادی تجمع.
 - تأکید بر حاکمیت قانون و استقلال دادگستری برای حفاظت از فرد در برابر دولت.
 - آزادی اجتماعی:
 - حقوق بشر باید بدون تبعیض نژادی، طبقاتی یا جنسیتی اعمال شوند.
 - تأمین حداقل معیشت برای هر فرد در برابر بیماری، بیکاری و کهولت سن، در چارچوب مفهومی نزدیک به لیبرالیسم اجتماعی (Social Liberalism).
 - آزادی اقتصادی:
 - حمایت از مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار رقابتی.
 - اما بازار باید تحت مقرراتی باشد که از انحصارات جلوگیری کرده و منافع عمومی را

تضمین کند (تأکید بر رقابت عادلانه و نفی کاپیتالیسم کنترل‌نشده).

- صلح بین‌المللی:
- تأکید بر همکاری بین‌المللی از طریق سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی آن
- حمایت از حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود و تعهد به اصول دموکراسی در روابط بین‌الملل.
- به صورت کلی، مانیفست آکسفورد یک سند تاریخی است که لیبرالیسم را از اتهام بی‌تفاوتی نسبت به فقر و مشکلات اجتماعی تبرئه کرد و آن را به عنوان یک فلسفه متعهد به عدالت اجتماعی و دولت رفاهی، در کنار آزادی‌های کلاسیک، در مقابل کمونیسم قرار داد. این در حالی بود که، به دلیل چالش‌های جدید جهانی در قرن ۲۱ مانند بحران مالی، ظهور پوپولیسم، تهدیدات محیط زیستی و انقلاب دیجیتال، بین‌الملل لیبرال اصول خود را در سال ۱۹۱۷ در "آندورا" به‌روزرسانی کرد. این نسخه جدید، ضمن تأیید اصول ۱۹۵۷، بر مسائل عصر جدید تمرکز دارد.

محورهای کلیدی مانیفست آندورا ۲۰۱۷:

- پایداری و محیط زیست:
- در این نسخه، حفاظت از محیط زیست و مبارزه با تغییرات اقلیمی به عنوان

یک مسئولیت لیبرالی اساسی و یک ضرورت اخلاقی-اقتصادی معرفی شده است.

- مقابله با پوپولیسم و ملی‌گرایی افراطی:
- تأکید بر لزوم دفاع فعال از نهادهای دموکراتیک و ارزش‌های جهان‌شمول در برابر موج جدید سیاست‌های هویتی و اقتدارگرایی پوپولیستی.
- جامعه دیجیتال و فرصت برابر:
- تأکید بر اهمیت دسترسی جهانی به اطلاعات و اینترنت به عنوان یک حق اساسی.
- لزوم بازنگری در مدل‌های دولت رفاهی برای پاسخگویی به چالش‌های اتوماسیون-خودکارسازی- و اقتصاد گیگ (Gig Economy).
- سیاست خارجی انسان‌محور:
- گسترش مفهوم حقوق بشر و دفاع از آزادی‌های جنسیتی و حقوق اقلیت‌ها در سطح بین‌الملل.
- در حالی که مانیفست ۱۹۴۷ بیشتر بر مقابله با فاشیسم و کمونیسم-تهدیدات قرن بیستم- تمرکز داشت، مانیفست ۲۰۱۷ بر مقابله با تهدیدات داخلی دموکراسی -پوپولیسم و نابرابری و چالش‌های فناوری و محیط زیست به عنوان چالش‌های قرن بیست و یکم تمرکز دارد.

ایران؛ جایی که اعدام ابزار حکمرانی است نه عدالت



مانشت حیدری

تمرکزگرایی سیاسی و اقتصادی در ساختار دولت‌های مدرن، به‌ویژه در جوامع چند ملیتی، نه‌تنها وعده انسجام ملی و توسعه فراگیر را محقق نکرده، بلکه اغلب به شکل‌گیری الگوهای سلطه درون‌ملی انجامیده است. در ایران، الگوی حکمرانی مبتنی بر تمرکز قدرت در مرکز، موجب شده مناطق پیرامونی که عمدتاً محل سکونت ملت‌های غیرفارس هستند، از فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی، تخصیص منابع و بهره‌مندی از امکانات توسعه‌ای کنار گذاشته شوند. این مناطق، نه‌تنها با فقر ساختاری،

بیکاری و کمبود خدمات زیرساختی مواجه‌اند، بلکه با سرکوب فرهنگی و زبانی نیز روبه‌رو هستند؛ مسئله‌ای که به تضعیف هویت جمعی و تشدید احساس بی‌عدالتی دامن زده است. چنین ساختاری، نوعی استعمار داخلی را بازتولید می‌کند که در آن مرکز به واسطه انحصار قدرت و منابع، سلطه‌ای پایدار بر پیرامون برقرار کرده و از پذیرش تنوع فرهنگی و مشارکت برابر سر باز می‌زند. در نتیجه، نه‌تنها همبستگی ملی حاصل نشده، بلکه بحران‌های مزمنی همچون نارضایتی ملی در سطح مناطق پیرامونی، واگرایی سیاسی و بی‌اعتمادی عمومی به ساختار حاکم، رو به گسترش نهاده‌اند. در برابر این وضعیت، ضرورت بازنگری بنیادین در ساختار حاکمیت ایران یک قرن اخیر بیش از هر زمان احساس می‌شود؛ مدلی که بتواند با توزیع عادلانه قدرت، به‌رسمیت شناختن هویت‌های متنوع، و مشارکت دموکراتیک در سطوح مختلف، مسیر برون‌فت از بحران‌های موجود را هموار کند. فدرالیسم، به‌عنوان یک چارچوب دموکراتیک و چندسطحی، راهکاری واقع‌گرا برای مدیریت تنوع ملی، پایان‌دادن به تبعیض‌های ساختاری، و احیای عدالت سیاسی و اقتصادی در کشورهایی چون ایران است. تقسیم قدرت میان حکومت مرکزی و ایالت‌ها، به اقوام و ملت‌های ساکن این سرزمین امکان می‌دهد تا ضمن حفظ پیوند

ملی، حق تعیین سرنوشت را اعمال کرده، زبان، فرهنگ و نهادهای خود را تقویت کنند و سهمی واقعی در ساختار کلان تصمیم‌گیری کشور داشته باشند. تجربه جهانی نیز نشان می‌دهد که فدرالیسم نه تهدیدی برای وحدت ملی، بلکه تضمینی برای استمرار آن در جوامع متکثر است؛ الگویی که با مشارکت، شفافیت، و احترام به تفاوت‌ها، می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری ایرانی دموکراتیک، برابر و پایدار برای همه ملت‌های آن باشد. در همین چارچوب، فدرالیسم به‌عنوان یک الگوی ساختاری برای ساماندهی قدرت سیاسی، پاسخی نظری و عملی به واقعیت‌های پیچیده و متنوع جوامع معاصر است. در کشورهای چندملیتی، چندفرهنگی یا دارای تفاوت‌های اقتصادی و جغرافیایی بارز، ساختار متمرکز اغلب ناتوان از مدیریت تعارض‌ها، تحقق عدالت سیاسی و اداری، و تأمین کارآمدی تصمیم‌گیری است. در چنین بستری، فدرالیسم نه‌تنها به‌عنوان یک ساختار حقوقی بلکه به‌مثابه مکانیزمی برای تأمین مشروعیت، کارآمدی و پایداری سیاسی، حائز اهمیت است.

یکی از مهم‌ترین ابعاد فدرالیسم، تأکید آن بر به‌رسمیت شناختن تنوع در درون وحدت سیاسی است. این رویکرد، بر تمایزگذاری بین حوزه‌های قدرت ملی و ایالت‌ها تأکید دارد و از این طریق امکان تصمیم‌گیری متناسب با شرایط در سطح

ایالت‌ها را فراهم می‌سازد. چنین تمایزی نه‌تنها به معنای کارآمدی بیشتر در اداره امور است، بلکه نوعی احترام به تفاوت‌های فرهنگی، زبانی، تاریخی و اقلیمی تلقی می‌شود؛ امری که می‌تواند از بروز تعارض‌های ملیتی یا زبانی در بستر حکومت‌های متمرکز جلوگیری کند.

در همین راستا، فدرالیسم با محدود کردن تمرکز قدرت، مانع شکل‌گیری حکومت‌های اقتدارگرا، فرد محور و ساختارهای سلطه‌گرایانه می‌شود. تقسیم قدرت میان نهادهای ایالتی و مرکزی، نظارت متقابل میان آن‌ها را امکان‌پذیر می‌کند و احتمال انحراف از معیارهای دموکراتیک را کاهش می‌دهد. علاوه بر این، این ساختار سبب افزایش پاسخگویی دولت‌ها به شهروندان نیز می‌شود. از آنجا که تصمیم‌گیری‌ها در سطح ایالت‌ها انجام می‌گیرند، امکان مشارکت شهروندان افزایش یافته و فرآیندهای سیاسی شفافتر و دس‌ترس‌پذیرتر می‌شوند.

از منظر توسعه سیاسی و اجتماعی، فدرالیسم به‌عنوان "آزمایشگاه سیاست‌گذاری" عمل می‌کند. ایالات‌های مختلف، بسته به اولویت‌ها و ظرفیت‌های خود، می‌توانند شیوه‌های متفاوتی را در حوزه‌های مختلف ـ از آموزش گرفته تا بهداشت و محیط زیست ـ اتخاذ کنند. این تنوع تجربی، امکان آزرایی سیاست‌ها و

تعمیم تجارب موفق به سایر ایالت‌ها را فراهم می‌آورد، بدون آنکه هزینه‌های شکست بر کل کشور تحمیل شود.

در نهایت، فدرالیسم می‌تواند مکانیزمی برای کنترل تعارضات و تأمین ثبات سیاسی در جوامعی باشد که با خطر شورش‌های هویتی و حتی جدایی‌طلبانه مواجه‌اند. با اعطای خودمختاری به ایالت‌ها، این نظام حکومتی احساس تعلق و شمول را در گروه‌های ملی، زبانی یا مذهبی پیرامون تقویت می‌کند. بدین ترتیب، فدرالیسم نه به‌مثابه تجزیه کشور، بلکه نقطه مقابل آن و به‌عنوان شکلی از بازتوزیع عقلانی و عادلانه قدرت تلقی می‌شود؛ شکلی که هم انسجام ملی در سطح کلان را حفظ می‌کند و هم تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و تاریخی در سطح ایالت‌ها را به رسمیت می‌شناسد.

در مجموع، فدرالیسم پاسخی است به این پرسش بنیادین در سیاست مدرن: چگونه می‌توان تنوع را به‌رسمیت شناخت، بدون آنکه وحدت را قربانی کرد؟ و در پاسخ به این پرسش، باید با تأکید بر جنبه‌های دموکراتیک، کنترلی، و مشارکتی فدرالیسم، آن را نه صرفاً به‌عنوان یک قالب حقوقی، بلکه به‌مثابه ضرورتی سیاسی برای جوامع چندلایه و متکثر معرفی کرد

چرا باید آزادانه زیست؟



جه‌مال فه‌ت‌ح‌ی

آزادی و آزاد زیستن از اساسی‌ترین مقوله‌های انسانیت که هر انسانی آرزوی آنرا دارد ولو اینکه اگر فردی دیگران را نیز از آن منع کند. این خواسته نه‌تنها خواسته انسانیت بلکه لازمه ادامه حیات تمام جانداران می‌باشد. این موضوع چنان مهم است که بخشی از اندیشیدن و تفکر متفکران عرصه‌های گوناگون را به خود اختصاص داده، از افلاطون گرفته تا متفکران حوزه فلسفه و علوم سیاسی در این باره اندیشیده و آن را عرضه نموده‌اند. اگرچه در این رابطه کسانی زیادی نوشته‌اند ولی در این میان کسانی همچون "اریک فرم" و "آیزا برلین" در این حوزه به‌طور تخصصی نوشته‌اند و چنان به تعمق پرداخته‌اند که آیزا برلین آزادی را به "آزادی منفی و آزادی مثبت" تقسیم نموده است.

جدا از مباحث علمی این مقوله، آزادی چیزی نیست جزء جوهر و معنای زندگی بشر، بشری که حتی قبل از رفع نیازهای مادی خود، بدان نیاز دارد و رفع نیازها و خواسته‌های مادی و جسمانش نیز نمی‌تواند آنرا از دستیابی به آزادی منصرف نماید. بنابراین آزادی مسئله‌ای نیست که بر سر آن معامله شود یا جای بحث باشد چون از لحاظ سیاسی و اجتماعی جزء مقوله‌های اساسی و بنیادی زندگی بشر که اهمال و بی‌تفاوت نسبت به آن جامعه را دچار از هم گسیختگی و ناپایداری می‌نماید. چنانچه در جایی این بی‌تفاوتی صورت گیرد جامعه به تدریج با پیش زمینه‌های دیکتاتوری و ظهور استبداد و طاغی‌گری روبرو می‌شود. آزادی چنان حساس و مهم است که پرداختن بدان حساسیت ویژه خود را

دارد و برای همین باید زمینه و فرهنگ استفاده از آزادی‌ها را در جامعه آموزش داد. استفاده از آزادی در جوامعی که تحت حاکمیت دیکتاتورها بوده و هستند بدون فرهنگ سازی مشکلاتی بوجود می‌آورد و امکان اینکه بجای لذت بردن از فضای آزاد و دموکراتیک، افراد جامعه با هرج و مرج و سوءاستفاده از آن مواجه شوند.

در جای که جامعه بجای آزادی با هرج و مرج روبرو شود، دیگر آزادی بهای خود را از دست می‌دهد و کسانی که با عشق و شیفتگی در راه آزادی مبارزه نموده چنان مستأصل می‌شوند که گاهی اوقات از مبارزه خود اظهار پشیمانی می‌نمایند. برای همین آزادی زمانی معنا پیدا می‌کند که در پی آن حکومتی دموکراتیک و عدالت‌محور مستقر شود؛ در غیر این صورت مبارزه آزادی‌خواهان تنها در جهت تغییر قدرت و دستیابی دسته‌ای از افراد حریص به موقعیتی بهتر از گذشته قرار می‌گیرد و از این جهت است که سرخوردگی و یأس در جامعه‌ای که برای آزادی کوشیده‌اند و هزینه داده‌اند بیشتر و مبارزه برای آزادی به جنگ بر سر قدرت تبدیل می‌شود.

آیا آزادی بدون عدالت میسر می‌شود؟ دموکراسی که در اصل حکومت و نماد آزادی و آزادی‌خواهان است، زمانی به سیستمی دموکراتیک تبدیل میشود و خواسته‌های افراد را می‌توان مطالباتی دموکراتیک قلمداد کرد که دموکراسی در درون آنان نهاده شده باشد و تمام مشکلات بوجود آمده از طرف استبداد را در زایه نبود آزادی و برابری بنگرند، یعنی اینکه هدف از رسیدن به دموکراسی و استقرار حکومتی دموکراتیک، ایجاد آزادی و برابری برای تمامی افراد جامعه باشد و برای اینکه قدرت مردمی بعد از گذار از استبداد، نهاده شده باشد باید این قدرت دارای دو رکن اساسی باشد: ابتداء اینکه "حقوق افراد جامعه از تعرض و تجاوز دیگران محفوظ شود" و دوم "همه افراد جامعه دارای حقوق مشارکتی باشند و بتوانند در تمامی امور سیاسی مشارکت نمایند".

برابری که هم‌زاد آزادی می‌باشد مفهومی است که رابطه لاینفک و بدون چون و چرای با دموکراسی دارد و در جامعه‌ای که آزادی باشد اما برابری نباشد به این معنی است که دموکراسی روی یک پا ایستاده، چرا که زمانی که دموکراسی را از

سویه نورماتیو نگاه می‌کنیم بلافاصله دو مفهوم آزادی و برابری مطرح می‌شوند، این بدان معناست که در کنار آزادی باید برابری باشد و در کنار برابری نیز باید آزادی وجود داشته باشد و در غیر اینصورت دموکراسی که آرزو و مطلوب آزادی‌خواهان و ستمدیدگان می‌باشد دموکراسی تثبیت شده یا دموکراسی رادیکال نیست. زمانی‌که بیشترین افراد جامعه به این نتیجه رسیدند که دو رکن اساسی دموکراسی، آزادی و برابری می‌باشد و تمام معضلات و مشکلات جامعه را از دریچه آزادی و دموکراسی بنگرند، به مرحله‌ای از آگاهی سیاسی و اجتماعی می‌رسند که با دیدی باز و "داوری گسترده" به تمام افراد و کردها‌شان می‌نگرند و داوری می‌کنند و دیگران را بهتر و باتوجه به خصوصیات فردی و اجتماعی می‌فهمند.

یکی از کسانی که در مورد دو مفهوم "آزادی" و "عدالت" مقالات و کتابهای نوشته و روی این دو مسئله با جدیت کار کرده، "جان رالز" (۱۱) می‌باشد که در نوشته‌ها و کتابهای خود سعی بر آن دارد که این دو مفهوم که در اصل هم‌زاد یکدیگر و نیز در تناقض با هم هستند، به‌عنوان راحل سیاسی و اجتماعی مدنظر قرار داده و عدالت سیاسی را در جوامع لیبرال و حتی غیرلیبرال هم به‌عنوان

راحل سیاسی و رفع مشکلات موجود مطرح نمود. مفاهیمی بی اساس و بی بنیاد قلمداد کنند و همچنان می‌توانند یکی را بپذیرند و دیگری را رد کنند که در حالت اول با جامعه‌ای دموکراتیک و عدالت‌خواه روبرو هستیم و در حالت دوم با جامعه‌ای روبرو می‌شویم که دارای نواقصی سیاسی و اجتماعی هستند، که نمونه‌های آنرا می‌توان در جامعه آمریکای لیبرال و شوروی سابق جست که تنها به یکی از این دو مفهوم اهمیت داده و نمونه کامل و مطلوب جامعه‌ای که هم در آن آزادی مستقر است و هم افراد جامعه در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با هم برابر هستند برخی کشورهای اروپایی که دارای سیستم سوسیال دموکراسی هستند، می‌باشد. بنابراین زمانی‌که می‌خواهیم تعریف درست و صحیحی از دموکراسی را ارائه دهیم باید در برخورد با این مقوله‌ی حساس سیاسی، به مسائل جزئی فردی و اجتماعی نیز بپردازیم و تمامی آن مواردی که در حکومت‌های استبدادی پایمال شده‌اند با اهمیت و جدیت مورد بررسی قرار بگیرند و مواردی باشند که در هرم تصمیمات سیاسی قرار بگیرند. به‌طور مثال مسئله عدالت اجتماعی و کاستن فاصله طبقاتی در حکومت‌های مستبد یکی از مواردی می‌باشد که شخص مستبد از گسترش و استقرار آن هراس داشته و این مسئله را در چهارچوب منافع خود ندیده، بنابراین زمانی می‌توان گفت که جامعه‌ای دموکراتیک است که فاصله طبقاتی آن به حداقل برسد و رابطه دولت و طبقات جامعه برخلاف جامعه استبداد زده که گسسته و



دور می‌باشد، رابطه‌ای پویا و زنده باشد. برای رسیدن به جامعه‌ای مطلوب و آرمان‌خواه باید در هنگام انتخابات این پرسش به میان بیاید که "چه کسی می‌خواهد به قدرت برسد؟" وگرنه تنها با رسیدن به دموکراسی به پایان راه نرسیده‌ایم، این یعنی اینکه در واقع مفهومی به اسم دموکراسی از لحاظ سیاسی وجود ندارد چون دموکراسی حوزه‌ای است برای تقابل و روبرو شدن طبقات مختلف جامعه و در این تقابل و روبرو شدن است که امکان بحث و گفت‌وگو بوجود می‌آید و در میانه بحث‌ها و گفت‌وگوها است که افراد جامعه می‌توانند سره را از ناسره تشخیص دهند و شخص مورد نظر و مقبول خود را برای اداره جامعه انتخاب کنند. در این مورد "هابرماس" روی مفهومی به اسم "دموکراسی مشورتی / گفت‌مانی" دست گذاشته و بر این باور است، که در عرصه سیاست، گفت‌مانی سالم است که در آن استدلال حاکم باشد.

آنچه برای جواب عنوان مقاله (چرا باید آزادانه زیست؟) مهم است، این می‌باشد که جامعه برای ادامه حیات سالم و زندگی‌ای بدون دغدغه به داشتن سیستمی دموکراتیک که پایه‌های آن آزادی و عدالت باشد نیاز دارد. در پایان جای دارد که در این مورد، از "سوسیالیزم دموکراتیک" یا همان هدف نهایی حزب دموکرات کوردستان ایران نام برد که با تلاش‌های بی‌وقفه شهید دکتر قاسملو در کنگره ششم به تصویب رسید.

وقتی صلح بوی مرگ می‌دهد!



رضا دانشجو

دو سال بعد از عملیات موسوم به طوفان الاقصی توسط حماس و با دستور مستقیم و حمایت همه جانبه اطلاعاتی و لجستیکی رژیم جمهوری اسلامی، آتشی که دولتمردان رژیم ولایت فقیه افروختند زبانه‌هایش همچنان دارد دنباله‌های رژیم را می‌سوزاند. حماقتی محض که به نابودی بخش عمده‌ای از توان بازدارندگی رژیم جمهوری اسلامی انجامید. در واقع آنچه رژیم و حماس به اسم طوفان به جان اسرائیل انداختند مدتهاست با شدتی بسیار بیشتر در جهت مخالف در حال نابودی همه عوامل و بانیان آن است. آش آنقدر شور شد که حالا صدای بسیاری از

اظهارنظری که با واکنش شدید اسرائیل و شخص دونالد ترامپ مواجه شد.

اینکه چرا حماس حاضر به توافق صلح با اسرائیل نیست ایدا ارتباطی به بحث اعتماد به طرف مقابل نیست!واقعیت این است حماس نه می‌خواهد و نه اجازه دارد اسلحه را کنار بگذارد! تمام موجودیت حماس و سازمانهایی مانند حماس که زیر نقاب جهاد جمع شده‌اند جز پروپاگاندا و اسلحه چیز دیگری نیست! چه جمهوری اسلامی بعد از سالها حکومت در ایران و چه حماس بعد از سابقه چندین ساله در اداره نوار غزه، دستاوردی به جز جنگ و ویرانی برای مردم به همراه نداشته‌اند! اینک و بعد از ویرانی کاملاً غزه که حاصل محاسبات اشتباه حماس و اربابش جمهوری اسلامی بود بسیاری از مردم نوار غزه این وضعیت را از چشم حماس می‌بینند. این اصلاً بدان معنی نیست که از نگاه ساکنان غزه اسرائیل دشمن نیست وقابل پذیرش است. حماس که در تمامی این سالها توانسته بود با معرفی خود به‌عنوان یک گروه مبارز برای آزادی سرزمین خود تلاش می‌کند اعتباری در نزد ساکنان غزه بدست بیاورد، اینک این اعتبار را به شدت مخدوش شده می‌بیند. برای همین حماس بهتر از هرکسی می‌داند بدون اسلحه در آینده

سیاسی کشور احتمالی فلسطین هیچ جایگاهی نخواهد داشت. اما این تمام ماجرا نیست! یک سر دیگر این طناب در دست حاکمان تهران است! جمهوری اسلامی تحت هیچ شرایطی نمی‌خواهد صلحی میان اسرائیل و فلسطین منعقد گردد! این صلح برای جمهوری اسلامی حکم مرگ را دارد! رژیم که سالها مشکلات عدیده داخلی خود را زیر لوای رهبری جهان اسلام و آرمان فلسطین مخفی کرده است چطور می‌تواند با این مساله کنار بیاید. بدون بحران، زنده ماندن جمهوری اسلامی محال است! رژیم که سالها با شعار «راه قدس از کریلا می‌گذرد» و «آزادی قبله اولین مسلمان جهان» هواداران خود در ایران و کشورهای دیگر را فریفته است هرگز موافق صلح نخواهد بود.

اما قصه تلخ ماجرا برای جمهوری اسلامی این است که حالا اسرائیل و ترامپ مصمم تر از همیشه هستند و همانطور که گفته شد پیشنهاد صلح مطرح شده توسط ترامپ، طرفدارانی قدرتمند منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارد. ضمن اینکه نباید فراموش کرد نتانیاهو و اسرائیل در چند مدت اخیر نشان داده‌اند به هیچ عنوان حاضر به عقب نشینی و بازگشت به گذشته نیستند و آماده هزینه دادن هم هستند. از سوی دیگر ترامپ هم شخصی به شدت خودرایی است و به هیچ عنوان دوست ندارد آنچه او بارها از آن به‌عنوان نقش بی نظیر خود در صلح در خاورمیانه یاد کرده است توسط جمهوری اسلامی و حماس نابود شود. تهدید اخیر حماس توسط ترامپ به استفاده از زور نشانگر همین موضوع است.

دوراهی سختی است! جمهوری اسلامی در برزخی گرفتار شده است که عبور از آن به نظر غیرممکن است!

خلع سلاح حماس با توجه به شرایط حاکم برمنطقه به معنای پایان حیات سیاسی آن خواهد بود و این یعنی پایان محور مقاومت! حزب الله هم در گوشه‌ای تنها، ناتوان و بدون هیچ پشتیبان! واقعیت این است که جمهوری اسلامی می‌داند که اگر خیال اسرائیل از حماس راحت شود حتماً سراغ رژیم خواهد آمد. از طرفی پذیرفتن شرایط صلح هم حماس را بسیار منزوی خواهد کرد و عملاً باعث رشد نیروهای مخالف در نواز غزه خواهد شد چنانچه که تاکنون هم چندین گروه مسلح مخالف حماس اعلام موجودیت کرده‌اند. مسیر سختی است! آنقدر سخت که بعید است بدون یک قربانی بزرگ به مقصد برسد! جمهوری اسلامی آرام آرام بعد از حماقت هفتم اکتبر و در یک روند برنامه ریزی شده اما نفس گیر دارد به گوشه رینگ هدایت می‌شود. ضربه نهایی را کی و کجا وارد خواهد کرد؟ شرایط و اوضاع منطقه تعیین کننده خواهند بود.جمهوری اسلامی دو انتخاب بیشتر ندارد، یا باید تسلیم غرب شود یا غزل خداحافظی را سر دهد. صلح از طریق زور! یا محو از صفحه تاریخ! خاورمیانه در حال تغییر است! این یک واقعیت آشکار است!



جامعه‌ی مدنی کوردستان پویا، منسجم و پرسشگر است



با جشن و شادی می‌باشد، برای نسل جوان بسیار جذاب و قابل توجه بوده است. مشارکت‌های مردمی: از مراسم تشییع جنازه ژینا و همانطور که اشاره شد در سال‌های اخیر که شاهد جان باختن چند فعال محیط زیستی بوده‌ایم، اگرچه غم از دست دادن این انسان‌های گرانقدر بسیار عمیق می‌باشد، اما حضور گسترده و دلگرم کننده مردم در مراسمات خاکسپاری و سر دادن شعارهای ملی گرایانه نه تنها تجدید پیمان با آنان بوده، بلکه نشان دهنده پیوند عمیق مردم کوردستان با فرزندان گرانقدر خود می‌باشد، که هر کدام به الگویی برای زیست شرافتمندانه نوجوانان و جوانان بدل گشته‌اند. نمونه‌های دیگر را می‌توان در مراسم خاکسپاری کوهنوردان بانه و نقده مشاهده کرد و به این نتیجه رسید که پتانسیل و ظرفیت یک کنش جمعی گسترده در بین جامعه‌ی کوردستان وجود دارد. مسائل سیاسی روز: جامعه کوردستان به دلیل سابقه طولانی تحزب و حزب گرایی و مبارزه صد ساله برای احقاق حقوق ملی ملت کورد دارای شعور سیاسی و درک و تعریف خاص خود از آزادی می‌باشد. نمونه آن در جنبش ژینا مشاهده شد که اکت‌های مبارزاتی و شعارهایی که در کوردستان سر داده می‌شدند، حاوی پیام‌های مشخصی به چند جهت بودند. جهت اول، رژیم جمهوری اسلامی بود و پیامی صریح و شفاف که هیچ گونه مشروعیتی در کوردستان ندارد. جهت دوم، اپوزیسیون به اصطلاح سراسری و مرکزگرا بود و پیام واضح این که کوردستان دارای اراده سیاسی خود می‌باشد. لذا تاسیس هرگونه حزب و گروه باد و پوشالی برای کوردستان در بین این مردم جایگاهی نخواهد داشت. جهت سوم، احزاب و جریانات سیاسی کوردستان بودند و پیام برای آنان این بود که چنانچه بر مسیر مبارزاتشان با جریانات مرکزگرا بر سر حقوق ملی ملت کورد و اصول بنیادین مندرج در منشور جهانی حقوق بشر سازش کنند، جامعه کوردستان از آنان گذر خواهد کرد، چرا که جامعه کوردستان بالعموم و جامعه مدنی کوردستان بالاخص نشان داده‌اند که پویا و پرسشگر هستند.

فارسی را بی‌اهمیت جلوه دهد و هرگونه تکلم به این زبان‌ها را نوعی عار و شرم تلقی کند، اما خوشبختانه جامعه مدنی کوردستان با درک این موضوع بر اهمیت یادگیری زبان مادری تاکید می‌کند. امروزه در اکثر شهرها و روستاهای کوردستان آموزشگاه‌های خواندن و نوشتن به زبان کوردی به صورت خودجوش و مردمی دایر هستند. که هر چند با چالش‌هایی از سوی رژیم روبرو می‌شوند، اما تاکنون مستمر در حال انجام فعالیت می‌باشند. گرامیداشت آیین‌ها و مراسمات ملی و باستانی: نقش جامعه مدنی کوردستان در گرامیداشت آیین‌ها و مراسمات ملی و باستانی ملت کورد بسیار قابل تقدیر است. از مهمترین این مراسمات که در احیای دیگر آیین‌ها و مراسمات ملی نقش داشته است، مراسم نوروز می‌باشد. نوروز برای ملت کورد تنها پایان فصل سرد و آغاز فصل گرما نیست، بلکه جلوه‌ای از تجدید حیات، وحدت، رزم و مبارزه است. این مراسم باستانی بعد از جنبش ژینا به شکل متفاوت و گسترده‌تری انجام می‌شود. به طوری که از شمالی‌ترین نقطه کوردستان (ماکو) و تا جنوبی‌ترین نقطه کوردستان (آبدانان) هر ساله جغرافیای نوروز کوردی گسترده‌تر و تفاوت در شیوه انجام این جشن کهن با استفاده از نمادها و لباس‌های ملی، گویای ناکامی رژیم در خرد فرهنگ نشان دادن فرهنگ غنی ملت کورد است. از دیگر مراسمات آیینی و باستانی مردم کوردستان می‌توان به پیرشالیار اشاره کرد که هر ساله با حضور گسترده مردم از همه بخش‌های کوردستان و ایران برگزار می‌شود، که رژیم همیشه سعی می‌کند آن را در جهت اهداف خود مصادره و آن را بخشی از فرهنگ تصنعی ایرانی-فارسی جلوه دهد، اما خوشبختانه ناکام مانده است. از دیگر مراسمات قابل توجه می‌توان به جشن شکرگزاری محصولات کشاورزی همچون انار و انگور اشاره کرد. مراسمات هه‌لپه‌رکی (رقص کوردی) هم که هر ساله در شهرهای مختلف انجام می‌شود که پیوند اصالت با نسل جدید می‌باشد. فستیوال‌های موسیقی از جمله هزار دف در پالنگان و مراسم سنتی احیا شده «پیلندانه» که همراه

احزاب سیاسی حضور گسترده‌ای در همه زمینه‌ها داشته‌اند، توانسته‌اند به میزان قابل توجهی (ولو نیازمند بیشتر از اینجا می‌باشد) به این مسائل دامن بزنند و از حقوق زنان دفاع کنند. جنبش ژینا و خیزش انقلابی «ژن، ژیان، ئازادی» نتیجه این بود که جامعه مدنی کوردستان دارای ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های بی‌نظیری در شکل دادن و مدیریت جنبش وسیع و گسترده‌ای در سطح کوردستان، ایران و منطقه می‌باشد و به همین دلیل هم در جنبش ژینا شاهد شدیدترین نوع برخورد‌ها در کوردستان بودیم. اگرچه بعد از جنبش ژینا هم شاهد خشونت علیه زنان تا سرحد قتل تحت عنوان شرف و ناموس بوده‌ایم، اما تغییر معرفی این جنبش بر جامعه کوردستان غیر قابل انکار است، با این حال برای اثرگذاری بیشتر نیازمند حضور گسترده‌تر زنان و حمایت بیشتر مردان از آنان در این زمینه می‌باشد.

حفاظت از محیط زیست: مردمان یک جامعه مدنی پویا و فعال از هر موقعیتی استفاده می‌کنند تا نقش اجتماعی خود را ایفا کنند. کوردستان به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای که دارد که شامل جنگل‌های زاگرس، تالاب‌های میزبان پرندگان مهاجر از سراسر جهان و زیست بوم‌های جانوری و طبیعت زیبا و منابع سرشار آب همیشه در کانون توجه بوده است. لذا عدم رسیدگی به همه این ظرفیت‌ها از سوی حاکمیت باعث می‌شود تا مردم عادی به منظور حفظ هویت فرهنگی اقامتگاه‌های بوم گردی ایجاد نمایند. در فصل تابستان بسیاری از جنگل‌های زاگرس طعمه حریق می‌شوند، لذا به دلیل عدم رسیدگی نهادهای مسئول مردم خودجوش در چهارچوب NGOهای محیط زیستی با حداقل امکانات به مهار آتش بی‌رحم می‌روند، متأسفانه هر ساله تعدادی از محیط‌بانان دلاور قربانی بی‌تدبیری حاکمیت می‌شوند.

زبان مادری: توانایی خواندن و نوشتن امروزه به یکی از شاخصه‌های سنجش سواد در جامعه کوردستان بدل شده است، اگرچه حاکمیت ایرانی فارسی در صد سال گذشته سعی کرده با تهاجم فرهنگی آسمیلاسیون و تحقیر، زبان‌های غیر

است. جامعه مدنی باید عرصه‌ای باشد که در آن شهروندان بتوانند آزادانه و بدون ترس از سانسور و فشار حاکمیت در مورد مسائل عمومی جامعه بحث کنند. اگرچه رژیم حاکم بر تهران با نگاه امنیتی بر کوردستان و بلوچستان و دیگر نقاط ملیتی می‌نگرد و فضای رعب و وحشت را در این مناطق ایجاد کرده است، اما نهادهای جامعه مدنی حتی با تحمل احکام قضایی این مسئولیت را پذیرفته‌اند و فضا را برای بحث بر سر مسائلی همچون حقوق زنان و نقش‌آفرینی آنان در اجتماع، آموزش و تدریس زبان مادری، محیط زیست، مراسمات ملی و آیینی و همچنین رخدادهای سیاسی و اجتماعی فراهم کرده‌اند. مواردی که کمتر در دیگر نقاط جغرافیای سیاسی ایران به چشم می‌خورد. هابرماس حوزه عمومی را عرصه گفت‌وگوی شهروندان بر سر مسائل مشترک می‌داند.

کنش اجتماعی در جامعه مدنی پویا و فعال نباید براساس منابع شخصی قدرت و یا مسائل مادی شکل بگیرد. چرا که اگر یک اکت اجتماعی براساس موارد مذکور شکل بگیرد و از هدف اصلی که پیگیری مسائل روز می‌باشد، دور شده و ورود منافع شخصی و جمعی برخی نهادهای دولتی وابستگی ایجاد می‌کند و مسیر را به انحراف می‌کشاند. در کوردستان رژیم همواره سعی بر آن داشته با حمایت از یک سری افراد آنان را به عنوان معتقدین و نماینده جامعه معرفی کند، اما در برابر مشارکت گسترده و داوطلبانه اکثریت اصناف با شکست مواجه شده است و جنبش مدنی کوردستان نه تنها با حمایت مالی خود اعضا، نهادها و NGOها اداره می‌شود، بلکه گاهی خود اعضا نیز از سوی حاکمیت به اتهامات واهی و تنها در جهت کند کردن روند جنبش، متحمل احکام قضایی می‌شوند و یا در سایه بی‌تدبیری مسئولان حکومتی جان می‌دهند.

از ویژگی‌های بارز جامعه مدنی کوردستان، عدم بی‌تفاوتی نسبت به مسائل روز می‌باشد. علی‌رغم همه محدودیت‌ها چه به لحاظ حاکمیتی و عوامل آنان به عنوان مثال تعدادی از افراد دینی مشخص و شناخته شده‌ی دست نشانده‌ی رژیم که همیشه در منابر مساجد به کنشگران اجتماعی می‌تازند و چه تا حدودی فرهنگ غالب سنتی، اما خوشبختانه می‌توان گفت فعالیت‌هایی اگرچه در جغرافیایی نه چندان وسیع ولی با نمره قابل قبول در صحنه حضور دارند.

مسائل مربوط به زنان: در جوامع مردسالار سنتی و همچنین جوامعی که حاکمیت و قوانین مصوب آن در تضاد با ارزش‌های بنیادی و انسانی زنان می‌باشند، این قشر از جامعه همچنان مورد ستم، تبعیض جنسیتی، خشونت کلامی و فیزیکی و حتی تعرض جنسی واقع می‌شوند و جامعه کوردستان هم از این معضلات مستثنا نیست، با این تفاوت که جامعه کوردستان که متأثر از مبارزات سیاسی و سابق مبارزاتی بوده و در بطن این مبارزات زنان در چهارچوب



یورگن هابرماس، فیلسوف و جامعه‌شناس بنام آلمانی جامعه مدنی را اینگونه تعریف می‌کند: جامعه مدنی به مجموعه‌ای از نهادهای، NGOها، انجمن‌ها و شبکه‌های اجتماعی گفته می‌شود که میان دولت و شهروندان قرار دارند و مستقل از قدرت‌های سیاسی و اقتصادی مشخص، فعالیت می‌کنند و در عین حال بر دولت و بازار تاثیر می‌گذارند و از آنان تاثیر می‌پذیرند. به عبارتی دیگر جامعه مدنی عرصه‌ای است که در آن افراد و گروه‌ها برای پیگیری ارزش‌ها به صورت داوطلبانه گرد هم می‌آیند، بدون آنکه بخشی از دولت یا بخش خصوصی باشند. در جوامع دموکراتیک این نهادهای داوطلبانه، مستقل و غیرحکومتی هستند که در چهارچوب قانون و بر پایه مشارکت آگاهانه شهروندان میان دولت و مردم قرار دارند و با ایفای نقش نظارتی، ارتباطی و فرهنگی به توازن قدرت و دموکراسی و انسجام اجتماعی یاری می‌رساند.

از دیدگاه یورگن هابرماس، جامعه مدنی پویا دارای هفت شاخصه می‌باشد :

۱. وجود حوزه عمومی آزاد و عقلانی
۲. کنش ارتباطی به جای کنش ابزاری
۳. خودمختاری نهادهای مدنی
۴. ارتباط ارگانیک میان جامعه مدنی و نظام سیاسی
۵. وجود رسانه‌های آزاد و مستقل
۶. پذیرش تکرر و گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها و دیدگاه‌ها
۷. پایبندی به قوانین و عقلانیت اخلاقی

اگرچه نظریات هابرماس برای یک جامعه دموکراتیک و مبتنی بر حاکمیت مردمی تعریف شده است، و از طرفی دیگر جامعه کوردستان و دیگر جوامع واقع در جغرافیای سیاسی ایران زیر تیغ دیکتاتوری جمهوری اسلامی و ولی فقیه هستند و برخی از این شاخصه‌ها در این حاکمیت ایدئولوژیک تمامیت‌خواه عملاً امکان‌پذیر نیستند. از جمله: ارتباط ارگانیک میان جامعه مدنی و نظام سیاسی و وجود رسانه‌های آزاد و مستقل اما باز هم جامعه مدنی کوردستان را می‌توان به دلیل شرایط خاص این خطه به نسبت دیگر نقاط جغرافیای سیاسی ایران با استانداردهای جوامع مدرن و دموکرات سنجید. چرا که جنبش مدنی کوردستان با وجود همه کاستی‌ها که بخشی از آن از شرایط جامعه و بخشی دیگر متأثر از تاثیرات شرایط ایجاد شده توسط حاکمیت است، در مسیر تحقق دموکراسی قدم نهاده

=====

افزایش قربانیان حوادث کاری در کرماشان؛ بیش از ۵۳۸ نفر تنها در شش ماه

شایان ذکر است که نهادهای و مقامات مرتبط رژیم همواره از ارائه آمار دقیق و واقعی در این زمینه خودداری کرده و گزارش‌های غیررسمی از شمار بالاتری از قربانیان حوادث کاری در کرماشان و دیگر مناطق کوردستان خبر می‌دهند.

این مقام رژیم، علت اصلی مرگ و جراحت در حوادث کاری را بی‌توجهی کارگران به اصول ایمنی عنوان کرده و در مقابل، مسئولان و نهادهای مرتبط حکومتی را از کم‌کاری، ناکارآمدی و فراهم نکردن محیط کار ایمن و مطابق با استانداردهای بین‌المللی برای کارگران مبرا دانسته است.

بیشتر جان خود را از دست داده‌اند." خانی‌آباد توضیح داده که از این تعداد، ۱۵ مورد بر اثر سقوط از ارتفاع، ۲ مورد بر اثر سقوط اجسام سنگین، ۳ مورد بر اثر برق‌گرفتگی، یک مورد بر اثر سوختگی، یک نفر بر اثر انفجار مین و یک مورد دیگر نیز در اثر جراحت ناشی از ابزار برنده جان باخته‌اند.

قانونی رژیم، در گفت‌وگویی با خبرنگاری حکومتی "تسنیم در کرماشان گفته است:

"از مجموع ۵۳۸ مورد ثبت‌شده قربانیان حوادث کاری در استان کرماشان، ۱۶ نفر زن و ۵۲۲ نفر مرد بوده‌اند و این نشان می‌دهد که نسبت به سال گذشته، ۲۲ مرد و یک زن

به گفته مدیرکل پزشکی قانونی رژیم در کرماشان، شمار افرادی که در اثر حوادث کاری در شش‌ماهه نخست امسال جان خود را از دست داده‌اند، در این استان به بیش از ۵۳۸ مورد رسیده و در مقایسه با سال گذشته افزایش چشمگیری داشته است. بهتاش خانی‌آباد، مدیرکل پزشکی